

عوامل و انگیزه های تحریف در تاریخ عاشورا

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

در حوزه عاشورا پژوهی، پرسش های فراوانی را پیش رو داریم که برخی از آنها را می توان پرسش های اساسی و کلیدی خواند. یکی از آن پرسش های کلیدی و کار آمد همین است که هر پژوهشگری می پرسد که: چرا و چگونه، و با چه انگیزه هایی این همه تحریف در تاریخ عاشورا پیدا شده است؟

این نوشتار در پی آن است که با بازاندیشی در تاریخ و فرهنگ عاشورا به این پرسش مهم پاسخ گوید. و عوامل تحریف ساز را تا آنجا که نگارنده در طول بیش از ده سال «عاشورا پژوهی» و «تحریف شناسی» به آنها رسیده است، به ترتیب و توضیح بازگوید. به این امید که راه های نفوذ تحریف ها شناسایی و حوزه های آسیب پذیر، نمایانده شود. این کار افزون بر نشان دادن عمق تحریف شناسی عاشورا، برای تحریف زدایی از پیرامون عاشورا و سیمای مظلوم امام حسین (علیه السلام) و نیز برای پیشگیری از پا گرفتن تحریف های تازه و احتمالی، لازم و ضروری است.

عوامل بسیاری در تولید تحریف ها همچنین در توسعه و باز تولید آنها دخیل بوده است که اگر نگوییم همه آنها، بی گمان بسیاری از آنها اینک در روزگار ما نیز همچنان دخیل و فعال است و مهم تر از همه، عواملی است که به ترتیب، توضیح داده می شود:

الف) راویان اموی و مورخان حکومتی

بنی امیه برای کشتن امام حسین (علیه السلام) - آن هم به آن شکل تکان دهنده اش - بی گمان به پوشش تبلیغی وسیع و بسیار دامنه داری نیاز داشتند و این کار جز با تحریف حقایق و امواج اخبار و احادیث ساختگی، امکان پذیر نبود. در این میان، راویان وابسته و مورخان حکومتی تنها کسانی بودند که می توانستند با جعل اخبار و گزارش ها، خواسته خلافت و خلیفگان را برآورده سازند.

همانان که پیشتر در سایه «سقیفه بنی ساعده» توانسته بودند با جانبداری از خلافت، «امامت» را منزوی و خانه نشین سازند، در این جا هم از همان اسلام خلافتی حمایت می کردند؛ چرا که بقا و تداوم خلافت را در وجود یزید بن معاویه می دیدند.

اصولا در مذهب آنان که در مکتب اسلام خلافتی پرورش یافته بودند، حمایت از یزید، یک وظیفه مذهبی بود که تخلف از آن را هرگز جایز نمی شمردند و حاضر بودند برای ترویج یزید و تطهیر هر جنایتی که مرتکب شود، دست به هرکاری بزنند اگرچه آن کار، وارونه کردن حقایق و ساختن اخبار و احادیث باشد!

آنها یزید بن معاویه را «امیرالمؤمنین» می خواندند و او را «اولوالامر» می دانستند و در نتیجه، اطاعت از او را از هر واجبی واجب تر می دیدند و با این اعتقاد، دیگر حرمتی برای امام حسین (علیه السلام) و خون او قائل نبودند.

این اعتقاد، پس از یزید نیز همه خلفای بنی امیه و بنی عباس و... را در بر می گرفت؛ زیرا اصل در اسلام خلافتی همانا خلافت بوده و هرچیز و هرکاری با خلافت خلیفه سنجیده می شد.

براساس همین اعتقاد غلط و بنیان کن است که می بینیم قرن ها «تحریف عاشورا» تداوم پیدا می کند. راویان و حامیان اسلام خلافتی پیوسته و نسل در نسل از پیشینیان خود پیروی می کنند و سلفی مسلکان و وهابی مذهبان با این که می دانند «حقایق» تحریف شده است، باز بر همان تحریف ها تاکید می ورزند و به پیروی از اسلاف خویش همچنان در این بی راهه و کج راهه پیش می روند و تا می توانند آن اخبار و احادیثی را که دشمنان اهل بیت و کشندگان امام حسین (علیه السلام) ساختند و پرداختند، در شمارگان بسیار و کلانی منتشر سازند. در این باره امام محمدباقر (علیه السلام) را سخنانی است که به وضوح عمق فاجعه را نشان می دهد:

«ما اهل بیت را پیوسته خوار می خواستند، حقوق ما پایمال می شد، همواره از اجتماع رانده می شدیم، مورد بی اعتنائی قرار می گرفتیم، از حقوق خود محروم می ماندیم. کشته می شدیم، بیمناک بودیم و برجان خود و جان دوستان خویش امنیتی نداشتیم. که در این میان، دروغگویان و منکران، از دروغ پردازی و انکارشان دستاویزی یافتند تا به آن وسیله خود را به متولیان امور و قاضیان بد کردار و کارگزاران ستمگر در هر شهری نزدیک سازند و آنان به این ترتیب برای این حاکمان و قاضیان احادیث دروغین و جعل شده آوردند و چیزهایی از ما روایت کردند که نه ما آنها را گفته بودیم، و نه آن چنان عمل کرده بودیم تا به این وسیله ما را مبعوض مردم سازند.

بدترین و سخت ترین این گرفتاری ها در دوران معاویه و پس از وفات امام حسن (علیه السلام) بود که شیعیان ما در هر شهر و دیاری کشته می شدند. دست ها و پاهایی تنها با این گمان و تهمت که صاحبان آنها اهل تشیع هستند، قطع می شد و هرکس که به دوستی و محبت ما متهم گردید، در زندان می افتاد، مالش به غارت می رفت و خانه اش ویران می گشت. این بلا همچنان شدت و فزونی می یافت تا زمان عبیدالله بن زیاد که امام حسین (علیه السلام) را کشت.

پس از یزید، حجاج بن یوسف ثقفی بود که تا قدرت یافت شیعیان را در معرض انواع قتل و شکنجه قرار داد و به اندک گمانی و اتهامی، آنها را مورد بازخواست و بازداشت قرار داد و این سخت گیری به آن جا رسید که مردم دوست داشتند به آنان کافر و زندیق گفته شود اما به جانبداری از علی (علیه السلام) متهم نشوند! پیوسته چنین بود تا این که مردمانی خوش نام - که شاید اهل ورع و راستگویی هم بودند - احادیث مبالغه آمیز و تعجب برانگیزی آوردند، احادیثی در برتری دادن به برخی از زمامداران و کارگزاران گذشته، آن هم با برتری هایی که خداوند تاکنون چنان برتری هایی را نیافریده و چنان چیزهایی هرگز نبوده و رخ نداده بود.

و این در حالی بود که به دلیل فراوانی راویان این فضایل، آن هم راویانی که به دروغ گویی و کمی ورع و تقوا شناخته نشده بودند، مردم گمان می کردند که آنچه را روایت می کنند، حق است.» (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرحی که بر نهج البلاغه نوشته، دو فصل را ویژه این موضوع ساخته است که در این مورد، پژوهشگران را می تواند به کار آید و برای تحقیق در «تحریف شناسی عاشورا» راهگشا باشد. (2)

فشرده سخن این که، سردمداران اسلام خلافتی با استخدام زر و زور و تزویر چنان عرصه را بر اسلام امامتی تنگ گرفته بودند که کسی جرأت نمی کرد حتی نامی از علی و آل علی (علیهم السلام) به میان آرد و گاهی که مجبور می شدند، با رمز و کنایه سخن می گفته و با نام های رمزی مثل «ابوزینب» از امام علی (علیه السلام) یاد می کردند. (3)

این وضع اسفناک منحصر به زمان معاویه یا دوران بنی امیه نبود، که در عصر بنی عباس، گاهی بدتر از این هم بود، تا آنجا که تنها به دستور متوکل عباسی هفده بار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام) تخریب و با خاک یکسان شد. (4) و روشن است که این ویرانگری ها در قبر سیدالشهداء (علیه السلام) خلاصه نمی شد بلکه هرچیزی که کوچک ترین نسبتی با امام حسین (علیه السلام) داشت و به نوعی می توانست یاد آن حضرت را در دلها زنده سازد، در معرض تخریب و تحریف بود؛ چرا که نام و یاد امام حسین (علیه السلام) در کالبد انسان های ستمدیده، روح حماسه و عزت می دمید و در رگ رگ اجساد به زنجیر کشیده شده، خون غیرت و شهادت را به جوش می آورد و روح ذلت ناپذیری را که در نهاد انسان ها نهفته است، بیدار می ساخت و این، خطرناک ترین چیزی است که همه ستمگران و زورمداران به سختی از آن می ترسند و با بروز و ظهور آن، خود و همه هستی خود را در معرض فنا و نابودی می بینند و برای پیش گیری از آن، حاضرند وبال هر جنایتی را به جان بخرند؛ گرچه آن جنایت، تخریب مزار سیدالشهداء (علیه السلام) و تحریف تاریخ عاشورا باشد.

اگر در طول تاریخ، همه ستمگران را در هر زمان و مکانی در صف مخالف عاشورا می بینیم، از همین باب است که «عاشورا» همیشه حماسه ساز و قیام آفرین بوده است. حتی آن شاعر مسیحی هم که طعم تلخ ستم را در تجاوزهای صهیونیسم جهانی بر کشور مظلومش «لبنان» چشیده است، به خوبی می فهمد؛ آنجا که می گوید:

کَلِمَا يَذْكُرُ الْحُسَيْنَ شَهِيدًا	موكب الدهر ينبئ الاحرار
فَيُنَادُونَ دَوْلَةَ الظُّلَمِ حَيْدِي	قد نقلنا عن الحسين الشُّعَارَا
فَلِيَمِتْ كُلُّ ظَالِمٍ مُسْتَبَدٍّ	و اذا لم يمِت قَتِيلَا تَوَارَا (5)

- هرگاه که از حسین شهید یاد شود، موبک روزگار آزادمردان را بنوازد و به پا دارد.
- تا ندا سردهند که ما این شعار را از حسین آموخته ایم که: دولت ستم باید نباشد.
- و هر ستمگری یا باید بمیرد و یا باید متواری شود.

سروده های عاشورایی

عاشورا درد بس بزرگی بود که هر دلی را می شکست و از این شکستن، زخم ها بر جان ها می نشست که هرگاه فرصت می یافتند، زبان می گشودند و ناگفته ها را می گفتند. اگر زبان دهان را هم بتوان بست، زبان زخم را نمی توان؛ درد، خود دهانی است که ناخواسته لب و می کند و زخم، زبانی است که خاموش نمی ماند. آری، چنین بود که از همان روزهای نخست، با آن همه اختناق، هر دردمندی که لب گشود، از عاشورا گفت و هر ستمدیده ای که دهان باز کرد، کربلا را سرود. تو گویی مردم با «سرود عاشورا»، سرود دلشان را یافته بودند و به هیچ وجه حاضر نبودند صدای این سرود را، که از دلشان برمی خاست و بر دلشان می نشست، خاموش ببینند. چنین بود که شعارهای عاشورا در قالب شعرهای مردمی و سرودهای دلنشین در همه جا پراکنده شد. پیشترها آنجا که احتمال خطر بود، این شعرها به عوامل غیب و بیشتر به طایفه جن و... نسبت داده می شد و این چاره اندیشی، که به شکل خود جوش از طرف مردم صورت گرفته بود، علاوه بر این که جان شاعر و یا شاعران را از گزند توطئه های بنی امیه در امان می داشت، دارای مزایای دیگری هم بود که «فرا قبیله ای» بودن و «مقبولیت عام» یافتن را، از آن جمله می توان شمرد. در این صورت، شعر مربوط به شاعر قبیله خاصی نبود تا دیگر قبایل از پذیرش آن و تبلیغ و ترویج آن سرباز زنند. (6)

گاهی نیز بعضی از شعرای بزرگ که از نظر هنری توانایی بیشتری داشتند، راه های هنرمندانه ای را پیش می گرفتند که به راستی باعث شگفتی می شد و اعجاب و تحسین دوست و دشمن را برمی انگیزت؛ مانند اشعاری که شاعر بزرگ عرب، ابوتمام طائی (188 - 231 ق) سروده است. این قصیده چنان می نماید که در مدح مردی به نام محمد بن حمید طائی سروده شده است. اما در حقیقت، چنین نیست که گفته می شود. (7)

ابوتمام این اشعار را طوری سروده است که می توان گفت در حق کسی جز امام حسین (علیه السلام) گفته نشده است و تنها مناسب حال و روحیات امام حسین (علیه السلام) است؛ اما شاعر از ترس جانش مجبور شده است ممدوح را شخص دیگری قلمداد کند.

به هر حال، این «مرثیه» سخت مشهور است و شاید بتوان به جهاتی آن را زیباترین شعر ابوتمام به حساب آورد. (8)

ولی از آنجا که به فرموده امام حسین (علیه السلام): «مردم، بندگان دنیایند و با دین نیز تا آنجا هستند که به ضرر دنیای شان نباشد.» شاعرانی را هم در تاریخ می بینیم که یزید بن معاویه را به خاطر قتل امام حسین (علیه السلام) تبریک گفته اند و بی شرمانه، وی را به سبب این جنایت بزرگ ستوده اند! برای نمونه می توان اخطل را نام برد که در میان اعراب، شاعری پرآوازه و به «اخطل کبیر» معروف است. (9)

تحریف برای تبرئه خلیفه

روایتی که ابن خلدون در تاریخش از حماسه عاشورا به دست می دهد، سراسر تحریف است. وی حتی معاویه را هم از زمره خلفای راشدین می شمارد و در دفاع از پسر هند جگرخوار، قلم فرسایی می کند. (10) کسانی را که معاویه را کسرای عرب خوانده و او را پادشاه نامیده اند، «اهل الاهواء» می داند و برای دفع آن، حاضر است حتی معاویه را به سلیمان بن داود تشبیه کند! (11)

ابن خلدون هرگاه که از بنی امیه - بویژه از معاویه - سخن می گوید، او را از هر خطا و جنایتی تبرئه می کند و از ستایش آنها هیچ دریغ نمی ورزد و سخنش را درباره بنی امیه با این دعائی که می کند: «والله يحشرنا في زمرةم و يرحمنا بالافتداء بهم» ختم می کند. (12) با این حال، از عاشورا کشتی ابن خلدون چندان هم نباید شگفت زده شد؛ زیرا روح حاکم در تاریخ ابن خلدون همان روح اموی و شیعه ستیزی است که در سطر سطر تاریخش جریان دارد.

بیعتی که معاویه برای پسرش یزید گرفت، به اتفاق همه تاریخ نویسان اسلامی با تهدید و تطمیع بسیاری همراه بود که معاویه با بیست سال اعمال زر و زور و تزویر، ترتیب داد و این کار نه تنها با اسلام و سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) وسلم مخالفتی آشکار داشت که با روش به اصطلاح خلفای راشدین هم در تعارض و تضاد بود و بدعت بزرگی شمرده می شد که برای اولین بار در تاریخ خلافت پی ریزی می شد.

با این همه، ابن خلدون که اصل را در تاریخش بر تنزیه معاویه قرار داده است، می خواهد هر طوری که شده، بر این جنایت بزرگ معاویه - که بی گمان جنایت های بزرگ تری همچون فاجعه عاشورا و... را در پی داشت - مصلحت اجتماعی و مردمی دست و پا کند و با همین پیش داوری بنویسد:

«تنها چیزی که معاویه را واداشت تا از میان همه، پسرش یزید را برای ولایت عهدی برگزیند همانا مراعات مصلحت بود که اجتماع مردم و اتفاق آرا اقتضاء می کرد!» (13)

با این حساب، دیگر حساب همه پاک است و تا آخر تاریخ ابن خلدون را می توان خواند؛ اما برای این که با تحریفات تکان دهنده ای که پیروان اسلام خلافتی در پیرامون عاشورا ساخته اند، کمی بیشتر آشنا شده باشیم به چند مثال دیگر از تاریخ ابن خلدون اشاره می شود.

وی پس از آن که چندین صفحه در ستایش و ایمان و عدالت خلفای بنی امیه و... قلم فرسایی می کند و معاویه را در خاتم بخشی به یزید، محق و مصاب می شمرد، در باره فسق و فجور علنی یزید - که قابل انکار نیست - متوقف می شود و برای این که خود را از این محذور رها کند، می نویسد:

«اما از فسق و فجور یزید آن چنان که پس از خلافتش پدید شد، باید بگویم مبدا خیال کنی که معاویه - رضی الله عنه - (!) می دانست و با علم به این، او را خلیفه کرد. حاشا که چنین باشد؛ زیرا معاویه عادل تر و برتر از این گمان است. او پسرش را در حال حیاتش از سماع موسیقی برحذر می داشت، در حالی که موسیقی کوچک تر از آن فسق و فجورهایی است که یزید پس از به قدرت رسیدن بروز داد... صحابه هم که در باره یزید و در شان وی اختلاف پیدا کردند. پس از آن بود که حادث شد در یزید از فسق و فساد آنچه حادث شد؛ آن وقت بود که بعضی از آنها بر یزید خروج کرد و به سبب همین فسق، بیعت یزید را شکست؛ همچنان که حسین شکست!» (14)

ابن خلدون در دفاع از خلفا - بویژه معاویه و یزید - به هر دری می زند، تا آنجا که خود را گرفتار تناقض گویی های عجیبی می کند. خودش یزید و یاران یزید را مجتهد در دین و اقدامات شان را در کشتن امام حسین (علیه

السلام) اهتمام در امور دینی می خواند. آنگاه سخن ابن عربی را که گفته است: «حسین به شرع جدش کشته شد»، (15) درست نمی داند. ابن خلدون می نویسد:

«برای حسین جایز نبود با یزید جنگ کند و بر یزید هم روا نبود که حسین را بکشد؛ بلکه این کار یزید از آن اقدامات یزید بود که بر فسقش تاکید می کند.» (16) و در ادامه می نویسد:

«در اینجا هم حسین شهید شد و ماجور است. بر حق بود و با اجتهاد عمل کرد و هم صحابه ای که با یزید بودند باز بر حق بودند و به اجتهاد خود عمل کردند و قاضی ابوبکر بن عربی مالکی در این مورد اشتباه کرده و در کتابی که «العواصم و القواصم» × نامیده، گفته است: حسین به شرع جدش کشته شد.» (17)

ابن خلدون در اینجا مرتکب چند تحریف و اشتباه شده است؛ نخست این که سخن با تناقض آشکار رانده، در سطر اول گفته که کار هیچ یک (جهاد امام حسین و جنایت یزید) جایز و روا نبود و بلا فاصله در سطر دوم هردو را با اجتهاد و بحق دانسته است! و تناقض دیگر این که هم امام حسین (علیه السلام) و هم یزید را بر حق خوانده است. شگفتا تعصب چه کارها که نمی کند! راستی اگر قرار باشد هم مظلوم و هم ظالم، هم مقتول و هم قاتل، هردو حق باشند، دیگر حق و باطل معنی ندارد. چگونه می شود که هم مقتول که به قول خودش شهید بود، حق باشد و هم قاتل شهید که او را کشته است، حق باشد؟! و تحریف دیگری که باز ابن خلدون در همین دو سطر مرتکب شده است، این است که می گوید: «یزید و صحابه ای که با وی بودند نیز بر حق بودند و به اجتهاد خود عمل کردند.» کدام صحابه؟ مگر اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و سلم با یزید بودند و یا اقدام یزید را در کشتن امام حسین (علیه السلام) تایید می کردند؟! حاشا و کلا، این هم دروغ دیگری است که ابن خلدون بافته است!

به راستی، چرا ابن خلدون حقیقت را وارونه کرده است؟ چرا اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و سلم را که در میان یاران حسین (علیه السلام) بودند و تا پای جان همراه حضرت پایدار ماندند و شهید شدند، نادیده می گیرد (18) و به این نیز بسنده نکرده، به دروغ می خواهد صحابه را همراه و موافق یزید نشان دهد؟! جز این است که او تاریخ و مقدمه تاریخش را با آن طول و تفصیل، از همان نخست به این هدف پرداخته است که به هر نحو ممکن خلفا - بویژه خلفای بنی امیه - را تطهیر کند؟

گفتنی است که این حق کشی های تاریخی در نوشته های ابن خلدون، خلاصه نمی شود و ما به این جهت ابن خلدون را برگزیدیم که در میان ما ایرانیان شهرت زیادی دارد و با عناوینی چون: «پدر علم جامعه شناسی» و «بنیان گذار جامعه شناسی» از وی یاد شده و مقدمه اش با اعجاب نگریسته می شود! غافل از این که امروز دیگر جای تردید نیست که نوشته های ابن خلدون چیزی جز ترجمه آثار دیگران نیست و او حاصل کار اندیشمندان را در مقدمه خود گنجانیده و خود را متفکر نمایانده است و گرنه تاریخ نگارانی مانند طبری، ابن اثیر و ابن کثیر نیز کمتر از ابن خلدون در حق عاشورا ستم روا نداشته اند، اما آنها ماهرانه تر عمل کرده و مثل ابن خلدون با جسارت و صراحت سخن نگفته اند تا آنجا که توانسته اند بسیاری را فریب داده و مجذوب نوشته های خود سازند؛ آن چنان که امروز ما شاهدیم! حتی از طرف دانشمندان شیعه، که می خواهند در باره عاشورا بنویسند، بیشترین عنایت به تاریخ طبری و کامل ابن اثیر می شود.

و عجیب این که علمای ما در باب استنباط احکام عملی و برای شناخت روایت های فقهی «خذ ما خالف العامة» را لحاظ می کنند؛ اما به تاریخ زندگانی امام حسین (علیه السلام) و حماسه عاشورا که می رسند، فراموش می

کنند! توگویی اهمیت امام شناسی و امامت، که از اصول مذهب است، کمتر از اهمیت احکام فرعی و اعمال فردی است!

بدیهی است که باید نوشته مخالفان را، بویژه در موضوع حساسی چون عاشورا پژوهی، با دیده تردید ملاحظه کرد؛ تنها برای تایید و یا از باب «اقرارالعقلاء علی انفسهم جایز» می توانند مفید باشند و گرنه به نوشته های مورخان شیعه ستیز چگونه می توان اعتماد کرد؟!

افسانه سازی در برابر عاشورا

اتباع بنی امیه به پیروی از معاویه، آن تحریف گر بزرگ تاریخ، در برابر جزئیات عاشورا هم دست به تحریف زده اند. معاویه در بخشنامه ای که به همه شهرهای اسلامی فرستاد، از کارگزارانش خواست که در برابر هر فضیلتی که برای امام علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) وسلم نقل شده است، فضیلتی یا فضائی بهتر از آن یا لااقل مثل آن را برای مخالفان علی (علیه السلام) بسازند و بپردازند، تا بدین وسیله هرچه می تواند از پرتو جمال علی مرتضی (علیه السلام) بکاهد. معاویه برای این کار توطئه های زیادی چید؛ سرکیسه ها را شل کرد، در بیت المال را به روی فضیلت سازان و تحریف گران بازگذاشت و با صراحت گفت: «والله لاقسمن المال بین ثقات علی [(علیه السلام)] حتی یغلب دنیای آخرت» (19)؛ به خدا قسم! آن قدر بیت المال را میان مردم و دوستان علی تقسیم می کنم تا دنیای من بر آخرت علی غالب شود.

همان طوری که در عصر معاویه و به دستور وی در برابر هر فضیلت امام علی (علیه السلام) فضیلتی ساخته شد، پیروان معاویه نیز در مقابل فضائل و حتی در برابر مصائب عاشورا به فضیلت سازی پرداختند. در برابر مصیبتی که می گوید: آب را بر روی سیدالشهدا و فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وسلم بستند و آنان در کربلا با لب عطشان به شهادت رسیدند و مظلومانه به خاک و خون کشیده شدند، پیراهن عثمان را علم می کنند که وی نیز مظلومانه کشته شد و هنگامی که خانه اش در محاصره بود، آب به خانه اش راه نیافت! و در مقابل فضیلتی که می گوید: سر بریده امام حسین (علیه السلام) بر سر نیزه، آیه ای را که می فرماید: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (20) تلاوت کرد (21)، افسانه هایی ساخته اند که شنیدنی است؛ یکی از پژوهشگران در این باره می نویسد:

«در تاریخ بغداد و برخی کتب دیگر آمده است که چون احمد بن نصر خزاعی در اختلاف محنت باری که میان معتزله و اهل حدیث روی داد، کشته و سرش به داری کشیده شد، این سر بر روی دار این آیه را می خواند که: «آیا مردم گمان کرده اند به صرف این که بگویند ایمان آوردیم، رها خواهند شد و مورد امتحان قرار نخواهند گرفت؟» (22) (23)

همچنین از احمد بن کامل قاضی به نقل از پدرش آمده است که گفت: «پس از آن که سر احمد بر روی پل نصب شد، کسی را گماشتند تا مراقب آن باشد و این گماشته اظهار داشت که وی شبانگاه سر را می دیده که به سوی قبله می چرخید و با زبانی شیوا و رسا سوره «یس» را می خوانده است.» افسانه فوق، بی تردید از سوی حنبلی ها در مقابل روایت شیعیان و دیگر مورخان، جعل شده است که از سر

بریده سرور شهیدان حسین بن علی (علیهما السلام) سخن می گوید و در آن روایت آمده است که این سر در حالی که بر نیزه قرار داشت، آیه نهم سوره کهف را تلاوت می فرمود. (24)

مظلومیت بیش از حد

پیروان اهل بیت اطهار (علیهم السلام) در بسیاری از اعصار چاره ای نداشتند؛ جز این که صدای عدالت را، صدای مظلومیت عدالت را، صدای مظلومیت علی و آل علی را با فغان و گریه به گوش مردم برسانند و با گلاب گریه فضیلت های معصوم و مظلوم را در صحیفه دل های قابل بنویسند و چنان با همین «سلاح بکاء»، دشمنان اهل بیت و ستمگران تا دندان مسلح را به ستوه می آوردند و آشفته می ساختند که با هیچ سلاح دیگری ممکن نبود. سلاح بکاء در عین حاکی بودن از مظلومیت، که گاهی ظالم افکن و بت شکن نیز بود، سلاحی بود که هر شیعه، همیشه و در همه جا با سهولت می توانست آن را به کار گیرد و ستمگران گذشته و حال را رسوا سازد. کاربرد این سلاح آن چنان عمومی و همگانی بود که به زودی ضرب المثل شد و مردم هر چیزی را در رقت و روانی، به گریه شیعیان مثل می زدند و می گفتند:

«ارق من دمة شیعة تبکی علی بن ابی طالب» (25)

و دلیل این که در گذشته، علمای شیعه در باره تحریفات عاشورا و جزئیات زندگانی امام حسین (علیه السلام) - که در محافل عزاداری و عاشورایی گفته می شد - حساسیت نشان نداده اند و مردم را از نقل اخبار بی اعتبار باز نداشته اند، در همین نکته نهفته است که آنان در آن شرایط سخت و با آن همه مظلومیت می ترسیدند اصل عاشورا فراموش شود و مانند غدیر خم - که در بعضی از اعصار توسط ایادی بنی امیه به بوته فراموشی سپرده می شد - «عاشورا» نیز کم کم به فراموشی سپرده شود.

تسامح در ادله سنن

قاعده تسامح در ادله سنن، در علم «فقه» می تواند کاربرد داشته باشد، این قاعده می گوید: اگر از خبر ضعیفی که جامع شرایط حجیت نیست، فهمیده شود که فلان کاری مثلا از فلان ثوابی برخوردار است و دلیل دیگری نداشته باشیم، ما باشیم و خبری ضعیف؛ در این صورت می توانیم به آن کار عمل کنیم و ثواب هم خواهیم داشت. گرچه آن خبر ضعیف در اصل، جعلی باشد و چنان سخنی هیچ گاه از معصوم (علیه السلام) صادر نشده باشد.

حال برخی چنین استنباط کرده اند: ثواب که داشت، استحباب هم خواهد داشت و بعضی دیگر گفته اند: نه، تنها می تواند ثواب داشته باشد و بس.

به هر حال، نباید فراموش کرد که این قاعده، فقط در فروع عملی - نه در اصول یا فروع فکری، عقیدتی - جریان پیدا می کند، آن هم نه در همه اعمال فرعی و فردی، که تنها در دایره سنن یعنی کارهای نیک، کاربرد دارد، باز هم

نه در همه کارهایی که نیک به نظر می رسد و پسندیده می نماید و هنوز در استحبابش بحث هست، بلکه باید عقل سلیم هم نیک بودنش را امضاء کند تا با «تسامح» بتوان گفت که آن کار، ثواب یا استحباب دارد. حال باید دید آیا این قاعده را در حوزه فکر و عقیده هم می توان به کار برد و بنا به آن خبر ضعیف معتقد بود که آن کار موجب رضای معصومی است که خبر ضعیف به او نسبت داده شده است؟

پرواضح است که هیچ فقیه یا متفقهی چنین برداشت بعیدی از قاعده تسامح نکرده است. اما دریغ و دردا که بعضی این قاعده را در همه جا چون وحی منزل، جاری و ساری ساخته اند؛ حتی در موضوع حساسی چون عاشورای حسینی، که بزرگ ترین شاخصه فرهنگ شیعی است و بیگانگان بیش از هرچیز، شیعه را با عاشورا می شناسند و می سنجند و هر پژوهشگری که از خارج می خواهد فرهنگ شیعه را ارزیابی بکند، در مرحله اول فکرش معطوف عاشورا می شود. شما را به خدا! آنگاه اگر ببیند که شیعیان به نام عاشورا هرکاری را، معقول و نامعقول، انجام می دهند، عاشورا و شیعه را به باد استهزاء نخواهد گرفت؟

دردآورتر از همه، این که گاه این قاعده آن چنانی را حتی وارد حوزه فکر و اندیشه نیز می سازند! باید گفت این دیگر فکر و اندیشه نیست، که فاجعه است. آخر چگونه چنین تسامحی در عاشورا پژوهی رواست، مگر بدون شناخت امام حسین (علیه السلام) عاشورا شناسی می تواند امکان داشته باشد و مگر امام شناسی و شناخت امام حسین (علیه السلام) از اصول مذهب (امامت) نیست؟! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! اعمال فرعی و فردی کجا، اصول مذهب کجا؟!

تعجب نکنید؛ ما بارها افرادی را دیده ایم که در جواب اشکالاتی که به نوشته هایشان در باره عاشورا و زندگانی امام حسین (علیه السلام) می شد، به قاعده تسامح، تمسک می جستند و هرگاه اعتراض می شد که: چگونه در باب فروع فقهی، قائل به احتیاط هستید و در باب تعارض، دم از «خذ ما خالف العامة» می زنید، اما به عاشورا و امام حسین (علیه السلام) که می رسید، راه تسامح در پیش می گیرید؟...

شما می توانید این تسامح را با مراجعه به بیشتر کتاب هایی که امروزه در پیرامون عاشورا منتشر می شود، ملاحظه کنید؛ خواهید دید که بیش از همه، به نوشته های طبری و ابن اثیر استناد می شود! حتی خواهید دید که برخی، محور پژوهش خود را آثار ابن دو و ابن خلدون قرار داده اند و به آثار شیعه مثل «ارشاد» شیخ مفید و «لهوف» سیدبن طاووس در درجه دوم نگریسته اند. غافل از این که اگر در مغرض بودن امثال طبری و ابن خلدون هم شکی باشد، در مخالف بودنشان هیچ گونه تردیدی نیست!

علامه مامقانی (ره) در رد نظریه کسانی که تصور کرده اند قاعده تسامح، در باب سنن و قصص تاریخی و مواظب اخلاقی می تواند کاربرد داشته باشد، سخنان مفید و متقنی دارد که نقل می شود:

«نسبت دادن خبری به معصوم (علیه السلام) بدون طریق معتبر، صحیح نیست. و ورود اذن و رخصت بر مسامحه در ادله سنن از پیامبر مختار (صلی الله علیه وآله) وسلم یا از ائمه اطهار (علیهم السلام) ممنوع است و اخباری که قائلان به قاعده تسامح به آنها استدلال می کنند، از افاده مطلوب قاصر است. گرچه بیشتر علما در استدلال به آن توافق کرده اند؛ اما در موقع تامل و تحقیق، معلوم می شود که در فهم آن اشتباه کرده اند.» (26)

پی نوشت ها :

1. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 43؛ هاشم معروف الحسینی، اخبار و آثار ساختگی، ص 145 و

146.

2. شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 73 - 56.

3. همان، ج 4، ص 73؛ همین گرفتاری ها سالیان سال ادامه داشت تا آنجا که گاهی شامل امامان معصوم (ع) نیز می شد و آنها را وادار می کرد تا از امام حسین (ع) هم با رمز و کنایه یاد کنند و با عناوین کلی مثل «مظلوم» از او نام برند. (مستدرک الوسائل، ج 10، ص 253).

4. محدث قمی، تنمۃ المنتهی، ص 241.

5. بولس سلامه، عیدالغدیر، ص 281 و 282.

6. بیشتر این گونه شعرها که در سده نخست هجری سروده شده است - در جلد 54 دائرة المعارف الحسینیة، گردآوری شده و با عنوان فرعی «دیوان الهاتف» نامیده شده، که در دست انتشار است؛ قمقام زخار، فرهاد میرزا، ص 509 - 513.

7. شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 249.

8. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 5، ص 274.

9. همان، ج 7، ص 118؛ دائرة المعارف الحسینیة، دیوان القرن الاول.

10. تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 621 و 622؛ مقدمه ابن خلدون، ص 205 - 216.

11. تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 621؛ مقدمه ابن خلدون، ص 206.

12. الخلافة المغتصبة ازمة تاریخ ام ازمة مورخ، ص 182؛ مقدمه ابن خلدون، ص 212.

13. تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 221؛ مقدمه ابن خلدون، ص 210.

14. مقدمه ابن خلدون، ص 212.

15. این سخن را قاضی ابوبکر بن عربی در کتابش «العواصم» گفته که: «قتل الحسین بشرع جده»!

× این کتاب با نام «العواصم من القواصم» در الجزایر چاپ شده است. اما در مقدمه ابن خلدون همانطور است که ترجمه شد.

16. مقدمه ابن خلدون، ص 216.

17. همان.

18. بیش از پنج شهید از شهدای کربلا، از اصحاب رسول خدا (ص) بودند که ما در «سیمای کربلا» از آن سخن گفته ایم.

19. بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی، ص 154، به نقل از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

20. کشف/9.

21. ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 117؛ دلائل الامامة، ابوجعفر طبری، ص 78. روایت قرآن خواندن سر بریده امام حسین (ع) را سیوطی نیز در «خصائص الکبری» نقل کرده است.

22. عنکبوت/2.

23. اخبار و آثار ساختگی، ص 381.

24. همان.

25. الفرق الاسلامیة فی الشعر الاموی، ص 373، به نقل از مجمع الامثال، ج 1، ص 179.

26. مقباس الهدایة فی علم الدراية، ج 1، ص 196.

نشریه فرهنگ کوثر، زمستان 1380، شماره 52